



خطابات قانونیه

پدیدآورنده (ها) : مقیمی، ابوالقاسم

فقه و اصول :: نشریه پژوهش‌های فقهی تا اجتهاد :: بهار ۱۳۹۳ - پیش شماره ۱۰

صفحات : از ۱۸۷ تا ۱۹۸

آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/1190014>

تاریخ دانلود : ۱۴۰۲/۰۶/۳۱

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



مقالات مرتبط

- تحلیل خطابات قانونیه، آثار، اشکالات و پاسخ آن
- خطابات قانونیه
- جایگاه ادراکات حقیقی و اعتباری در علم اصول فقه نزد علامه طباطبایی
- بررسی تطبیقی خطابات شرعی از دیدگاه مشهور و امام خمینی(س)
- مطالعه تطبیقی ماهیت حکم شرعی در دانش اصول
- کارکردهای خانواده از منظر اسلام و فمینیسم
- خطابه‌های قانونی در اندیشه اصولی امام خمینی
- نظریه عدم انحلال خطابات قانونی
- بازخوانی نقش حقیقت حکم شرعی در کشف مراتب آن
- علت و حکمت از دیدگاه آیه الله العظمی شبیری زنجانی دام ظلّه
- نگاهی به شیخ انصاری از دریچه فرائد و مکاسب
- بررسی تفاوت علت و حکمت

عناوین مشابه

- نظریه خطابات قانونیه امام خمینی قدس سرّه و پیامدهای آن در فقه سیاسی
- نگاهی به حجیت، اشکالات نقد، آثار و ثمرات، نظریه خطابات قانونیه امام خمینی (ره)
- بررسی فقهی حقوقی پیامدهای نظریه خطابات قانونیه در معاملات
- نگاهی به آثار نظریه عدم انحلال خطابات قانونیه در فقه معاملات
- تأثیر نظریه خطابات قانونیه امام خمینی(ره) در فقه قانون گذاری
- تحلیل خطابات قانونیه، آثار، اشکالات و پاسخ آن
- خطابات قانونیه
- تاثیرات نظریه خطابات قانونی امام خمینی قدس سرّه بر انقلاب اسلامی
- خطابات التجار اليهود مصدر لرصد حركة التجارة فى جنوب الجزيرة العربية خلال العصر الوسيط "دراسة و تائقیة"
- خطابات مبین مقاصد و جایگاه آنها در تفقه

خطابات قانونیه

متن حاضر خلاصه نشست علمی با موضوع «خطابات قانونیه» است که توسط استاد ابوالقاسم مقیمی دامت افاضاته در مدرسه ی فقهی امام محمد باقر علیه السلام ایراد شده است.

مقدمه بحث

در ابتدای بحث، حضرت استاد با بیان اینکه این مباحث به طور منسجم در فصل خاصی در اصول گردآوری نشده، افزودند: شاید شهید صدر به همین عنوان در صدد این بود که مباحث حکم را یک نظام بدهد و تمرکزی برایش ایجاد کند؛ اما متأسفانه در بستر علم اصول سستی ما، هنوز مباحث حکم به عنوان یک سرفصل مستقل جا نیفتاده است. در ادامه، ایشان برای ورود به محل نزاع فرمودند: از جمله مباحث مربوط به حکم، بحث کیفیت القاء خطاب است. این خطابی که شارع نسبت به افراد دارد، چگونه القا شده است؟ چگونه مخاطبه شده است؟ طرف خطاب و موضوع خطاب شارع چه کسی است؟

ایشان در بحث چگونگی القای حکم، ابتداءً به قول مشهور - که قائل به انحلال هستند - اشاره کردند و به سه مورد از مواردی که اصولیین از «انحلال» برای مسائل اصولی بهره گرفته‌اند، اشاره فرمودند:

- الف - «انحلال در علم اجمالی» در جایی که انسان ابتداءً نسبت به یک حکم علم اجمالی دارد، بعد علم اجمالی به علم تفصیلی و شک بدوی منحل می‌شود.
- ب - «انحلال حکمی که به مرکب تعلق گرفته» به تعداد اجزایش که این انحلال ضمنی است؛ مثل اینکه امر «صلّ» بر تعداد اجزایش منحل می‌شود.
- ج - «انحلال در خود حکم تکلیفی یا وضعی» به تعداد مکلفین.

مبنای مشهور در انحلال

در محل نزاع در بحث ما، مورد سوم است. ایشان در توضیح این قول فرمودند: مسلک مشهور این است که می‌گویند: حکم، حقیقتاً منحل می‌شود؛ یعنی خداوند این عناوین را در موضوع خطابش به مکلفین، اخذ کرده و آنچه متعلق احکام است و در او مصالح و مفاسد وجود دارد، فعل مکلفین است. این مکلفین هستند که باید منبعث شوند. خطاب برای بعث و زجر است و باید به کسی خطاب بشود که امکان انبعاث و انزجار در او وجود داشته باشد. اینجا بحث انحلال پیش می‌آید؛ پس حکمی که بر این عناوین آمده، حقیقتاً به تعداد افراد مکلف منحل می‌شود.

لازمه این انحلال، توجه خطاب به یکایک مکلفین است. اگر چه در لسان خطاب، القای خطاب روی عنوان رفته، اما چون عنوان محل تکلیف نیست، خود عنوان، مدار مصلحت و مفسده نیست و افراد هستند که فعل آنها در آن مفسده و مصلحت وجود دارد؛ پس این حکم ناظر به یکایک مکلفین است.

اشکالات این نظریه و جواب‌های مشهور

ایشان بعد از تبیین نظریه مشهور، نگاهی اجمالی به جواب‌های مشهور افکندند و افزودند: مشهور برای جواب به این اشکال «که اگر طرف خطاب باید امکان انبعاث داشته باشد، پس خطاب به انسانی که قصد معصیت دارد یا تکلیف کفار به فروع یا خطاب به جاهل، چگونه توجیه می‌شود. در کفار و عاصی - که امکان انبعاث نیست - کافر اصل خدا را منکر است دیگر نوبت به امر خدا و بعث خدا به واسطه نبی نمی‌رسد.»

برای پاسخ به این اشکال راه حل‌های مختلفی ارائه کرده‌اند؛ از جمله:

در جاهل امکان بعث، کافی است و بعث لازم نیست و همین مقدار از لغو بودن خطاب، جلوگیری می‌کند.

همان طور که در علم اجمالی، اگر یکی از اطراف از محل ابتلا خارج شد، بعث و زجر نسبت به او معنا ندارد و تنها بعث و زجر نسبت به طرف مورد ابتلا، باقی می‌ماند و موجب انحلال علم اجمالی می‌شود، در اینجا هم همان‌گونه است.

همان طور که در بحث تراحم بین اهم و مهم، قدرت شرط است و مکلف در آن واحد، بر هر دو قدرت ندارد، در اینجا هم قدرت شرط است (لذا جاهل که قدرت ندارد، تکلیف متوجه او نیست).

استاد مقیمی حفظه الله در ادامه فرمودند: همین اخذ قدرت در تراحم اهم و مهم، موجب ایجاد اشکالات دیگری شد که برای رهایی از آن، مسائل جدیدی مثل ترتب و بحث مراتب حکم را مطرح کردند.

در ادامه بحث، به دیگر اشکالاتی که بر اثر اشتراط قدرت و علم به وجود می‌آید اشاره فرمودند و تمام این اشکالات را مبتنی به مبنای مشهور در انحلال دانستند و اینکه نتوانسته‌اند توجه خطاب را از مخاطبینش و فرد فرد آنها جدا ببینند و تمام اشکالاتی را که بر نظر امام خمینی رحمه الله وارد کرده‌اند در همین نقطه متمرکز دانستند.

ایشان افزودند: می‌خواستند بگویند بیان شما نتیجه‌اش نوعی انحلال قهری است. شما نمی‌توانید حکم را در عنوان نگه دارید، باید متوجه به مکلف بشود و مکلف یا عالم است یا جاهل یا قادر است یا عاجز و شارع هنگام جعل نمی‌تواند از این شرایط مکلف غافل باشد. روح اشکالات متعدد هم به همین نکته برمی‌گردد. این مقدمه را بیان کردم که بعد از توضیح مبادی امام رحمه الله ببینیم آیا با این راه حلی که فرمودند، توانسته‌اند این نکته را حل کنند یا نه.

نظریه خطابات قانونیه

ایشان در ابتدای ورود به نظریه خطابات قانونیه، فرق و تفاوت اساسی این نظر را با نظر مشهور این‌گونه تحلیل فرمودند:

اینکه غرض از امر شارع (آن نکته‌ی رکنی تشریحیه و اراده‌ی تشریح که در نفس مولا شکل می‌گیرد) بعث و زجر باشد، ناشی از لحاظ رابطه عبد و مولا در تشریح و القای قوانین است در حالی که رابطه‌ی عبد و مولای عرفی لوازمی دارد.

به نظر می‌رسد امام خمینی رحمه الله به این نکته متفطن شده و خطاب و امر شارع را به

خاطر بعث و زجر نمی‌داند؛ بلکه در مقام قانونگذاری، هدف از خطاب شارع، ضرب قانون است. خطاب و اراده تشریحی، به غرض قانونگذاری است. شارع آمده قانون جعل کند؛ البته ایشان هم به این نکته معترف است که در جعل قوانین، هدف نهایی از آن جعل، این است که قانون به اجرا درآید و عملیاتی شود تا از لغویت جعل رها گردد؛ از این روی لازم است که میان مخاطبین این خطاب، یک عده‌ای که انبعاث پیدا کنند (من ینبعث) وجود داشته باشند.

عدم نیاز به قید «اکثر» برای «من ینبعث»

ایشان در ادامه اشاره فرمودند که برخی، قید «اکثر» را به «من ینبعث» اضافه کرده‌اند؛ یعنی بیشتر مخاطبین باید منبعث شوند؛ اما به نظر استاد این قید نیاز نیست. ایشان در توضیح این مطلب فرمودند:

اولاً: اگر هم «اکثر» را اضافه کنیم باید به «اکثر نسبت به لحاظ مخاطبین همین قانون» حمل کنیم؛ زیرا همه قوانین، عام نیستند تا همه جامعه، طرف خطابش باشد؛ مثلاً اگر قانونی برای صادرات فلان کالای خاص که نیاز اکثر هم نیست (شاید نیاز یک درصد جمعیت باشد) گذاشته شود باید به لحاظ مخاطبین خودش بگوییم «اکثر مخاطبین»؛ اما چون در تکالیف نوعی عباد مثل نماز و روزه، مخاطبش عام است، اینجا «اکثر مطلق» معنا پیدا می‌کند. ثانیاً: در خطابی که به جمعی القا می‌شود، اگر «اکثر» نسبت به آن خطاب انگیزه‌ای نداشته باشند، انبعاث عده‌ای که منبعث شوند موجب عدم لغویت خطاب می‌شود.

امام رحمه الله می‌فرماید: همین که جمعی باشند که بعث در مورد آنها تحقق یابد، کفایت می‌کند، یعنی طرف خطاب باید قدرت داشته باشد؛ اما قدرت همه افراد طرف خطاب لازم نیست. عموم خطابات شارع از این قسم می‌باشد که موضوع خطاب عموم مکلفین هستند. این قسم از خطابات شارع، بیشترین نوع خطابات را تشکیل می‌دهد.

خطابات خاص

ایشان در تکمیل نظریه خطابات قانونیه افزودند: البته ما در قوانین، قوانینی داریم که مخاطب آن افراد خاص است. اگر شارع بفرماید: «یا ایها الرسول بلغ» آن خطابش شخص پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ پس اگر خطاب به شخص مکلف القا بشود، لحاظ حالات مکلف مانند قدرت لازم است.

بحث اصلی اینجاست که آیا خطابات شارع به نحو خطابات شخصی به اشخاص مکلفین

به صورت فرد فرد و انحلالی است یا خیر؟ آیا نمی‌شود خطابات شارع بر عناوین کلی برود و منحل نشود؟ و وقتی منحل نشد؛ لازم نیست تمام افراد قدرت داشته باشند؛ همین که در جمع «من ینبعث» حضور دارند، خطاب از لغویت بیرون می‌آید. امام رحمه الله می‌گوید: خطابات کلیه یا خطاب قانونیه؛ پس در این نظریه، موضوع خطاب مورد توجه ایشان بوده و آن را عموم افرادی می‌داند.

استاد مقیمی حفظه الله در بیان وجه تسمیه این خطابات به «قانونیه» بیان کردند: چون در ذهن امام رحمه الله این است که در عرف مجالس قانونگذاری در حقوق وضعی به همین نحو، رفتار می‌شود. در مجلس قانونگذاری، قوانین به صورت کلی بر عناوین بار می‌شود و هنگام قانونگذاری لحاظ حالات تک تک مکلفین را نمی‌کنند. اگر قانونی وضع شود که افراد هجده ساله باید به سرپازی بروند، در اینجا قانونگذار وظیفه خود نمی‌بیند که خطایش را متوجه تک تک مخاطبین کند.

اشکالات بر نظریه و پاسخ آنها

ایشان در بیان جواب امام رحمه الله در قبیح بودن خطاب به جاهل و عاجز این‌گونه فرمودند: اگر موضوع خطاب کلی شد به صرف «من ینبعث» و بر جمیع خطاب انجام گرفت، سؤال می‌شود: آیا عاجز و جاهل هم مخاطب است؟ جواب این است که بله! سؤال می‌شود: مگر خطاب و تکلیف به آنها قبیح نیست؟ امام می‌گوید: نه! خطاب به آنها قبیح نیست. خطاب بخصوص شخص عاجز و جاهل قبیح است. ما هم قبول داریم که اگر خطاب به شخص عاجز بخصوصه باشد قبیح است؛ اما ما که شخص او را بخصوصه متوجه خطاب نکردیم، خطاب را تحت عناوین کلیه متوجه همه افراد دانسته‌ایم و از سوی دیگر، اشاره شد که غرض از امر شارع، «بعث» نیست بلکه ضرب قانون است که محقق شد و لغویتی ندارد.

اگر مراد شما این است که عاجز مکلف است و در حین اینکه قدرت ندارد، تکلیف دارد و حال اینکه نمی‌توان او را عقاب کرد، ما هم می‌پذیریم که استحقاق عقاب او قبیح است؛ لذا قائلیم که افرادی که جاهل‌اند، عاجزند و قدرت ندارند عقل آنها را خارج می‌کند و شارع هم می‌داند که حاکم بین او و عباد عقل است و عقل هم معذر است و به همین معذرت عقل، اعتماد می‌کند؛ البته این نکته دیگری است و لازم نمی‌آورد که ما عاجز را از دایره تکلیف و خطاب خارج کنیم. ایشان می‌گویند: بین این دو امر خلط شده، بحث استحقاق عقاب و توجه تکلیف. توجه تکلیف تحت عنوان عام، شامل عاجز می‌شود؛ اما تخلف او

استحقاق عقاب ندارد.

حضرت استاد در ادامه به طرح یک اشکال مهم دیگر و جواب آن پرداختند و آن اینکه: اگر خطاب بر عنوان است، عنوان به صورت کلی است و کلی که موطنش ذهن است، اگر ذهن را خارج دیده می‌بینید، اگر ذهن را به عنوان کلی که بر اطراف تطبیق می‌کند، می‌بینید، آن خطاب کلی قهرا در او انحلالی صورت می‌گیرد.

مشهور می‌گویند: ما هم همین را می‌گوییم. ما متوجهیم خطاب روی طبیعت رفته؛ اما طبیعت صرف ذهنی که موضوع تکلیف نیست، آن طبیعت خارج دیده (با آن طبع با راه حل‌های مختلفی که برای آن ذکر شده) موضوع تکلیف است، آقایان خواسته‌اند با یکی از این راه حل‌ها بین عنوان و طبیعت و خارج، ارتباط برقرار کنند؛ پس بالاخره همین افراد خارجی باید نماز بخوانند و روزه بگیرند. شما چطور می‌خواهید حکم را روی طبیعت ببرید و دچار انحلال نشوید؟ بالاخره باید تکلیف دامنگیر یکایک مکلفان شود؛ آنها هم باید خود را طرف خطاب ببینند و منبعث شوند؛ این یعنی همان انحلال.

البته جواب آن در کلمات امام رحمه الله مبهم است و لذا محققان بعدی برای تبیین مسئله زحمت کشیده‌اند. آقا مصطفی خمینی رحمه الله بهترین شخصی بود که در زمان خودش سعی کرد به تفصیل به تبیین این نظریه بپردازد. ایشان تصریح می‌کند که آقایان قبول دارند انحلال اصل و مطابق با ظاهر خطابات نیست. ظاهر همان فرمایشی است که امام رحمه الله دارد. خطاب می‌رود روی عناوین؛ اما حال که خطاب رفته روی عناوین، برای اینکه طرف خطاب انبعاث پیدا کند و همه مکلفان خود را طرف خطاب ببینند تا منبعث شوند، ما به انحلال نیاز داریم؛ اما در نظریه خطابات قانونیه در عین کلی دانستن موضوع خطاب و عدم انحلال آن، خطاب کلی متوجه همه افراد شده و بدون آنکه لوازم انحلال، مترتب شود، همه از آن منبعث می‌شوند.

نکته کلیدی که از فرمایشات امام رحمه الله می‌توان در ضمن تعلق امر به طبایع استفاده کرد (علی رغم اینکه امام رحمه الله می‌داند این دو باهم فرق دارند) این است که ما در بحث متعلقات احکام قائلیم که احکام رفته روی طبیعت؛ اما طبیعت یک ساز و کاری دارد. شارع می‌داند که این طبیعت، خودش بر افراد خارجی انطباق قهری پیدا خواهد کرد و انطباق قهری بر افراد، بین شارع و مخاطبینش، پیش فرض است و به لحاظ شارع نیاز ندارد. شارع در حین تشریح نیاز ندارد که لحاظ افراد کند تا شما بگویید: بالاخره شارع، نسبت به قدرت مکلف، اهمال دارد یا نه؟

فرق خطابات قانونیه با تعلق احکام به طبایع

در ادامه، حضرت استاد حفظه الله به تبیین این مسئله پرداختند که فرق بحث خطابات قانونیه با تعلق احکام به طبایع چیست و آیا این اشکالی که به امام رحمه الله کرده اند که بین دو مقام خلط کرده، وارد است یا خیر؟ ایشان فرمودند:

در تعلق احکام به طبایع، بحث در متعلق است؛ یعنی وقتی خداوند گفت: «یجب الصلاة، یحرم الخمر» این صلاة، این خمر و مانند آن، که حکم به آنها تعلق گرفته، آیا به گونه ای لحاظ شده اند که در آن عناوین کلیه، لحاظ حالات وجودی افراد شده یا صرف طبیعت بوده و این حالات لحاظ نشده است؟ در اینجا چند مبنا مطرح است.

اما بحث در خطابات قانونیه در موضوع خطاب است و فرق است بین موضوع خطاب و متعلق حکم روشن است.

ما می‌گوییم: اینکه شارع خمر را حرام کرده چه به عنوان فردش (در جایی که بگوییم لحاظ حالات فردیه شده است) و چه به عنوان طبیعتش (در جایی که بگوییم لحاظ حالات فردیه نشده است) شخص شخص افراد به لحاظ حالات فردیه یا موضوع آن، همه تحت عنوان «الناس» هستند؟ موضوع این دو بحث متفاوت است.

بعضی فضلا فرموده اند که اگر ما در بحث متعلق احکام، قائل به فرد بشویم، خطابات قانونیه ممکن نیست؛ ولی به نظرم این فرمایش درست نیست، قائل به فرد شویم نه طبیعت، بحث ما این است که این خطاب را که می‌خواهد بگوید: «ای مردم! بدانید، من افراد این متعلق را حرام کردم» این را به من و شما، چگونه می‌گوید؟ آیا یکایک ما را مخاطب قرار می‌دهد با آن انحلال حقیقی و انشاءات متکثره و کأن بر تک تک ما مخاطبین فرد من الخمر حرام می‌شود که لازمه انحلال، وجود قدرت در مخاطب آن است یا نه، این حکم را به صورت کلی و قانونی و اراده تشریحی به قانونگذاری به ما القا می‌کند؟

البته امام در بحث متعلق حکم (مثل بقیه متاخرین از اصولیین) قائل اند که متعلق احکام طبیعت هستند. بعد هم دنبال این هستند که چگونه بین طبیعت و مصادیق، رابطه برقرار کنند. به ذهن می‌رسد چون امام، موضوع خطاب را در نظریه خطابات قانونیه کلی دانسته اند، از آن راه حل‌هایی که در متعلق امر و نهی بیان کرده اند، می‌توانند در اینجا استفاده کنند. چون امام رحمه الله موضوع خطاب را کلی گرفته، آن راه حل اینجا هم به کار می‌آید. این خلطی بین موضوع و متعلق نیست؛ بلکه از باب اشتراک آن دو در ویژگی‌ها و خصوصیت‌هایشان است.

تأیید

فرق خطابات قانونیه با قضایای حقیقیه

ایشان در بخش دیگری از صحبت‌هایشان به تبیین فرق بین نظریه خطابات قانونیه و قضایای حقیقیه پرداختند و آنچه را که موجب ایهام وحدت این دو شده بیان کردند. ایشان فرمودند: سؤال می‌شود که در قضایای حقیقیه مرحوم نائینی هم همین است؛ مثلاً در «**الله علی الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلا**» می‌گویند: این برای همه مردم است؛ انسان‌های حاضر و آنهایی که بعداً موجود می‌شوند. موضوع آن مقدر الوجود است. این همه کلی است و بر همه قابل انطباق است.

در جواب این سؤال نکته بدوی این است که اگر حرف امام رحمه الله همان قضایای حقیقیه بود، قائلین به قضیه حقیقیه، آن را منکر نمی‌شدند. اساتید هیچ وقت این همانی در آن برقرار نکرده‌اند؛ بلکه در کنار التزام به قضایای حقیقیه، قائل به انحلال شده‌اند.

باید قضایای حقیقیه را کمی توضیح دهیم: قضایا اگر طبیعی باشند، ماهیت به عنوان موجود ذهنی، متعلق حکم میشود و اگر شخصیه باشند، بر افراد حاضر موجود بالفعل صدق می‌کند. کل افراد حاضر فلان حکم را دارند. با اینکه «کل» هم گفتیم، اما کل حاضرین این خصیصه را دارند. این قضیه خارجی است و لو کلی باشد یا جزئی؛ اما موضوعش افرادی است که در این جلسه حضور دارند.

اما قضایای حقیقیه را به تقریر آقای نائینی عرض می‌کنیم (اگر چه بیانات مختلفی در تلقی قضیه حقیقیه وجود دارد و امام رحمه الله تلقی مرحوم نائینی رحمه الله را به دور از قواعد و ساختار منطق و فلسفه می‌داند و به شرطیه کردن قضیه حقیقیه اشکال می‌کنند).

در قضایای حقیقیه هم بحث بر موضوع خطاب است. این نقطه اشتراکشان با خطابات قانونیه است که حکم بر چه مکلفینی جعل شده است؟ آیا حکم فقط بر افراد موجود جعل شده است یا شامل افراد غیر موجود هم می‌شود؟ نسلی که در زمان خطاب بودند و نسل‌های آتی، مشافهین و غیر مشافهین حاضرین و غیر حاضرین.

مرحوم نائینی می‌گوید: در قضایای حقیقیه، موضوعش، مخاطبش، افراد مفروض الوجودند و فرض وجود آنها می‌شود. «النار حارة» یعنی اینکه هرگاه آتشی بود، حار است. «**الله علی الناس حج البيت**»، یعنی هرگاه انسانی بود و مستطیع شد، حج بر او واجب است. ایشان می‌گویند: قضایای حقیقیه، قضایای شرطیه‌اند. قضیه حقیقیه را به شرطیه تبدیل می‌کنند، موضوعش را مفروض الوجود می‌گیرند تا شامل افراد موجود و افراد مقدر الوجود بشود؛ پس قضایای حقیقیه نیز یک نوع تعمیم و کلیت دارد.

تاجتهد

اما در قضیه حقیقیه تعمیم از زاویه خاص است. تعمیم نسبت به موجود و غیر موجود؛ اما اینکه در این موجود یا غیر موجود، در این افراد مفروض الوجود، لحاظ حالات فردیه می شود یا نمی شود؟ تصریح کلام موحوم نائینی است که در آنجا می گوید: قضیه مفروض الوجود است، او بر تک تک افراد انحلال پیدا می کند و هر وقت انسان مکلفی موجود شد، شخصاً متوجه اوست؛ لذا دوباره لحاظ حالات شخصی را لازم می داند. فقط برای نحوه تعلق خطاب برای افراد غیر موجود، راه حل «مفروض الوجود» بودن را مطرح کرد تا توجه خطاب به او ممکن باشد و اگر بعد از قرن‌ها، موضوع خطاب موجود شد، همان خطاب متوجه اوست؛ اما خطاب به شخص او متوجه اوست. فرد او، باید قدرت داشته باشد و لحاظ حالات فردیه اش هم لازم است؛ پس قضیه حقیقیه ناظر به این شرایط و حالات فردی و غیر از آن نیست.

تنها هنر قضیه حقیقیه این است: افرادی که الان حضور ندارند، ما چگونه بر آنها جعل تکلیف کنیم؟ هرگاه موضوع به وجود بیاید، خطاب دامنگیر او می شود، آن موقع که دامنگیرش می شود، به چه صورت؟ می گوید: با همان لحاظ حالات فردیه اش، قدرت را در خطاب شرط می داند؛ پس فرق بین خطابات قانونی و قضایای حقیقیه از همین جا روشن می شود.

جمع بندی نهایی نظریه

استاد مقیمی در جمع بندی نهایی از بحث خطابات قانونیه فرمودند: مبنای خطابات قانونیه، این است که شارع در مقام قانونگذاری است و اراده تشریحی از ناحیه شارع، اراده به ضرب قانون و وضع قوانین است بر آن عناوین کلیه؛ اما نه عناوین کلیه‌ای که در حیطه ذهن بماند، نه عناوین کلیه‌ای که لازمه آن مرآتیت باشد، لحاظ فرد و انحلال قهری در آن بشود؛ بلکه با آن ساز و کاری که در انطباق قهری عناوین بر فرد است. می گوید: ما هم طبق اعتراف خود شما به ظاهر عناوین اخذ کردیم، حکم را بر عناوین کلیه بردیم و موضوع حکم، کلی شد و افراد خودشان را مخاطب حکم می بینند، مخاطب قانون کلی می بینند و آن انبعاثی که لازم است، صورت می گیرد؛ اما فقط نکته اینجاست که یک انشا در قوه انحلال به انشاءات متعدده شخصی و توجه خطاب به تک تک افراد نیست، خطاب طبق ظاهرش به عناوین تعلق گرفته؛ اما در عین حال می تواند این خطاب بر افراد متعدد منطبق شود، بدون آن مشکلاتی که شما تصویر کردید، فرمودید: لحاظ فرد لازم است، خیر! این لوازم نیاز نیست؛ پس ما همان نکاتی که شما می خواستید انجام بدهید

بدون این مشکلات، انجام دادیم.

ثمرات نظریه خطابات قانونیه

ایشان در پایان به برخی از ثمرات این نظریه اشاره کردند (تذکر دادند که در شماره چهل و دو مجله فقه اهل بیت - که در نرم افزار جامع فقه ۲ وجود دارد- تلاشی صورت گرفته و برای اولین بار به صورت جامع از مجموعه کتاب‌های اصولی و فقهی امام و شاگردانش، ثمرات فقهی و اصولی این نظریه جمع آوری شده است).

الف- در بحث تزامم می‌گویند: چون خطاب به شخص مکلف است، کسی که به اهم امر شده، دیگر قدرت بر امر مهم ندارد، پس تکلیف به مهم ساقط است. حالا اگر اهم را رها کرده، مهم عبادی را انجام داد، آیا مهم صحیح است، در حالی که امر نداشته؟! بله! فقهاً صحیح است؛ اصولاً هم یا از باب ملاک یا از باب ترتب به تصحیح آن پرداخته‌اند.

امام می‌فرماید: وقتی ما لحاظ حالات فردیه را لازم ندانستیم، تکلیف به دو حکم متزامم در یک زمان لازم است؛ چون زمانی که خداوند امر به صلات می‌کند، ضرب القانون و کلی است، همین «من ینبعث» را ببیند، حکم را علی الجمیع بار می‌کند و همین که در بحث تزامم شما جزء کسانی باشید که طرف آن بحث «کنس مسجد» شدید، این حکم هم به نحو کلی در جای خودش وضع شده است. حالا شما هم مصداق حکم اهم شده‌اید و هم مصداق حکم مهم و قدرت یکایک مکلفان که شرط نبود، پس هر دو خطاب فعلی است؛ اما چون قدرت ندارید، عقل هم می‌گوید: در تخلف معذورید. برخی از اصولیون برای مهم امر را ترتبی، یکی بعد از دیگری، درست کردند. امام می‌گوید: امر ترتبی نیست، امر در عرض هم است، هم امر به اهم داریم، هم امر به مهم داریم؛ چون هنگام تشریح و ضرب القانون قرار نبود به تک تک مکلفین امر شود تا بگویی من که مکلف به امر اهم هستم، دیگر قدرت نمانده که مکلف به امر مهم بشوم.

ب- در بحث انحلال علم اجمالی می‌گویند: کسی علم اجمالی دارد که احد الانائین نجس است، اگر یک طرف از دایره ابتلا، خارج شود، آن طرف خارج شده؛ چون نسبت به او سر و کاری ندارد، تعبد و جریان اصل نسبت به او لغو است و اصل در طرف دیگر بلا معارض می‌شود. مرحوم امام خمینی رحمه الله می‌فرماید: آن اصل سر جای خودش هست، هر چند شما قدرت نداشته باشید، تکلیف به طرف خارج شده از محل ابتلا قبیح نیست، تکلیف به نحو کلی و قانونی است نسبت به همه افراد؛ پس هر دو اصل باقی هستند و با

هم تعارض می‌کنند.

ج- در بحث اجتماع امر و نهی و لزوم مندوحه، برخی اصولیون قائل اند که نسبت به یک امر نمی‌شود شارع هم امر داشته باشد و هم نهی؛ زیرا انقداح اراده و کراهت در نفس مولا پیش می‌آید و مکلف نمی‌تواند به هر دو ملتزم شود؛ پس باید یکی از امر و یا نهی فعلی بشود. آنجا اضافه می‌کنند: مگر در جایی که مندوحه باشد، یعنی امکان امتثال امر در غیر مورد اجتماع باشد. امام می‌گوید: وقتی ما خطاب را کلی گرفته، لحاظ قدرت فرد را لازم ندانستیم، جعل امر و نهی به صورت کلی در جای خودش محفوظ است و مشکلی ندارد و هر دو فعلی می‌شود؛ البته مکلف در تخلف یکی از این دو به سبب عدم امکان امتثال، عقلاً معذور است.

د- مرحوم آخوند رحمه الله قائل به آن مراتب چهارگانه حکم می‌شود. می‌فرماید:

مرتبۀ اول: احکام تابع مصالح و مفاسد است، مرتبۀ مبادی و ملاکات است که اسم آن را مرتبۀ اقتضا یا شأنت می‌گذارد.

مرتبۀ دوم: انشاء است؛ یعنی جعل و صدور حکم از مولا هر چند به مرتبۀ بعث و زجر نرسد.

مرتبۀ سوم: مرتبۀ فعلیت، یعنی حکم به درجه‌ای از بعث و زجر می‌رسد که بعد الانشاء، آن آمریت و فاعلیتش در خود این حکم هست، می‌گوید: بعث می‌کند و زجر می‌کند مکلفین را؛ یعنی آن حکم در این مرحله به کمالش می‌رسد و آنچه به شارع مربوط می‌شود، تمام شد.

مرتبۀ چهارم: مرتبۀ محرکیتش نسبت به مکلفین است که منوط به وصول و تنجز است (البته همین‌جا اختلافاتی در بیان مراتب حکم و معنای فعلیت حکم وجود دارد).

امام رحمه الله می‌گوید: تحلیلی که شما از مرتبۀ تنجز و مرتبۀ فعلیت دارید، مبتنی است بر لحاظ حالات شخصی (البته ایشان قائل است مرتبۀ اول جزء مقدمات و مبادی است، ربطی به حکم ندارد. مرتبۀ تنجز یا همان استحقاق، مرتبۀ عقلی است. از لوازم حکم است، ربطی به حکم ندارد. حکم همان انشاء است و فعلیت). ایشان برای فعلیت و انشاء یک معنای دیگری می‌کنند. آنچه در کلمات مرحوم امام آمده، این است: احکامی که به نحو عموم باشند و مخصص نیاید، ولو شده واصل شوند، انشائی هستند. حکم، ولو ابلاغ شود، حکم کلی است، هنوز مخصّصاتش نیامده، مقیداتش نیامده، این حکم انشائی است نه فعلی و نیز احکامی که خدمت پیامبر صلی الله علیه وآله یا امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف به

ودیعت نهاده شد و هنوز وقت اجرا نرسیده، انشائی می‌شوند؛ پس حکم فعلی چه حکمی است؟ حکمی است که انشاء بشود، به فعلیت برسد، به تعبیر آقایان، به وصول و تنجز هم برسد، با همه مقیداتش، وقت اجرایش هم برسد، این حکم فعلی می‌شود. خلاصه کلام این بود: این لحاظ‌حالاتی که مرحوم آخوند در نظر گرفت، اینها دخالت‌حالات شخصی در حکم است که مبتنی بر مسلک انحلال و شخصی دیدن اوامر و نواهی شرعی است.



تاجتهد

سال سوم - پینش‌شماره‌ی دهم - بهار ۹۳

۱۹۸